



الحمد لله  
که فانی

و بابت آن صورت خوانی

حکیم

نیا سبک پان ناز و شادمانی و چه فانی و چه فانی و چه فانی

یک نفر شش و یک نفر و یک نفر و یک نفر و یک نفر

نیا سبک

نیا سبک و چه فانی و چه فانی و چه فانی و چه فانی و چه فانی

شکرانه بیست و یکم در کتب  
 فزاید نوده شود اصل گیرد  
 نیز نیک باشد که بران جو  
 نایب چون  
 تخیل و  
 عقل و  
 و این که در  
 منج کلام  
 قول منصف متضمن کلام  
 ملاحظه بایستد



|   |   |
|---|---|
| <p>خوان ز جوهر این قصید جوهر الکسب نام<br/>                 منظم کردم حول نحو در فارس کلام<br/>                 در جواب بیت ششمی هم شوی غایب ام<br/>                 کمان غنی سازد ز چندین نسجیات نام</p> | <p>بعد حمد و نعت مدح خلل سبحان کردم<br/>                 با همه تحقیق صبر مستبدی و منتفی<br/>                 هر گز مخطش شود در بحر مغایرت یعنی<br/>                 مبدل این باشد فصل آن کتاب دلیل</p> |
| <p>تصرف کلمه و کلام و تقسیم آن با قیاس<br/>                 پس سخن بی نحو باشد بی تکلیف طعام<br/>                 حرف دهم فعل قیاسش بود و ادعای ام</p>  | <p>نظم الفاظ است صرف و نحو و انظم سخن<br/>                 لفظ وار و معنی مضرو اگر خوان کلمه اش</p>   |

فزاید نوده شود اصل گیرد  
 نیز نیک باشد که بران جو  
 نایب چون  
 تخیل و  
 عقل و  
 و این که در  
 منج کلام  
 قول منصف متضمن کلام  
 ملاحظه بایستد  
 فزاید نوده شود اصل گیرد  
 نیز نیک باشد که بران جو  
 نایب چون  
 تخیل و  
 عقل و  
 و این که در  
 منج کلام  
 قول منصف متضمن کلام  
 ملاحظه بایستد  
 فزاید نوده شود اصل گیرد  
 نیز نیک باشد که بران جو  
 نایب چون  
 تخیل و  
 عقل و  
 و این که در  
 منج کلام  
 قول منصف متضمن کلام  
 ملاحظه بایستد

با چو که اوستام در کتب است  
 فزاید نوده شود اصل گیرد  
 نیز نیک باشد که بران جو  
 نایب چون  
 تخیل و  
 عقل و  
 و این که در  
 منج کلام  
 قول منصف متضمن کلام  
 ملاحظه بایستد

بسم الله الرحمن الرحيم

وزیر دارالدولت  
 به بیکار او و در هر حال  
 از دست بیفتد و در هر حال  
 قابل در آمدی بکار او  
 نماید و در هر حال  
 که ای خاندان که بیکار  
 میباشید این خاندان  
 را که بیکار  
 و در هر حال  
 و در هر حال  
 و در هر حال

مکمل اور اس کے ساتھ ساتھ  
مکمل اور اس کے ساتھ ساتھ

ما بعلت علم سخوان تا شناسی انت حق  
انتها از مبد تا چین از غشی تا یاد او  
بست تفسیری طبعیم گفت تا خرد هم سر  
چیم تقصام نامست چیست می آئی چله  
بهر علت آمد من از آنجا چه خوف وزد بود  
بهر هر چه آید چه داری صرف کن تصغیر  
چون نظم و شر که بی نون بود مخصوص نظم  
بهر تقصام اورفت و میاتم چون بود  
راست معقولی در او دیدم فضا را از قضا  
فهم را از بهر ایش با بقی حق را بحق  
ز باطل و از نظم و شر یکسان در گل  
انصرف از خود و در م علت ز خوف محاسن

کرم محمد بن ابی اسحاق مغیب  
بجائز و نفی تجاوز و اخلاق  
حج و عمر

از سینه رخ / آن آلوده کرد / کجا ابتلاست / غایت از کجاست / هست و در دم / است از زمان / علی قولی

هم بیان تخت از طلا تخصیص نیکی از حق  
 معنی بر چون فلان بجلی کند از نفس خود  
 کاف تصغیر و برای قاعل و معقول و هم  
 بهتر مقام باریت کمیت و باریت کرد  
 علتی چون آمد مرا نجا که خوف و زور بود  
 ربط را باشد بدل گفتم که بوسه پای او  
 پس ترقی نیست آن مثنی که ناظم نیز  
 خوان منافاتی بشت ختم که از زمین  
 بهتر شرط آید شوم بخود که بنیم روی او  
 که برای عطف و مصدر معنی هم گریه بود  
 بای نسبت چون زمانه شب و روزانه پدید  
 حصر و نیست یکروزه بخت و اتصال

آب از سینه چاین سحر با وقت شام  
 استعانت یافته از دست تو کارم نظام  
 مروت است و کوزک و نیم سحر و فلک بام  
 بهتر هر که آید بود ما و آن خندوبی مقام  
 بهتر بخشش گفتم و انتم که با شتم نیکم  
 از پی تفسیر دلداری که دو شتم و او بام  
 معنی هم که چه میکنم که فیض هم هست هم  
 هست ترویجی روم باریت بام مقام  
 معنی از مثنی بهتر که گفتن کاف و لام  
 که دعا را گاه گرد و در سخن تکیه کلام  
 هم صفت خفته سواره زاید و زینت هم  
 در میان و فلما چون آمده خود هم

رخ غنا جانت هم  
 چاک مرشدن غنا  
 بضم و الم که کلام  
 از صفا و زور و یکیشون  
 چوبه و روم  
 و در خط و خط و خط  
 بخت بر جانب  
 باریت و روم  
 و کلام  
 اشاره بگزینان  
 و لام بلام  
 سینه و سینه  
 و کلام  
 مثال عطف  
 که نون و کلام

از سینه رخ / آن آلوده کرد / کجا ابتلاست / غایت از کجاست / هست و در دم / است از زمان / علی قولی

[illegible]

صفتها را که از آنجا است

میرزا  
مقبض فیل بدایینجا نظیر  
سجود الرما حاصل نمیدهد فقط بقواد  
اسامی آفشانده رنگشفت از مین  
اولی است چو فلک مبین بیخ اوسگون  
نشانده با کمالی است از اندر دیوگر  
نشانده روز آمد رشت و باقی اندر فلک  
اولی فلک این جدولی نمونگی غالب دیگر  
راوریک حکم کج کند چون اندر دیوگر  
ای در آمدت بود و سر کج بود بگند واد  
باجی حج سلطان است و درین نمونگی  
دو باره این  
دو باره این



[illegible][illegible]



چنانچه آن در  
 به دو برون  
 وضع آن  
 به اسنادی  
 العقل و غیره  
 هر دو است  
 جملش  
 است  
 چون را  
 غیره  
 در مقام  
 منطق  
 چون عیان  
 آنرا

|                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| منفصل متصل فعلی غیر الکرام            | است ضمیر که مظهر اسم ضمیر آن            |
| فاعلی مفعولی و دیگر ضافی بر دوم       | مستقر بارز چو گفت و گفتم آنکه هر یکی    |
| مثل گفتم گفتی و گفتا و گفتم ای بهام   | واحد مجموع متکلم مخاطب غائب است         |
| رفته ایم و رفته اید و رفته اند از شما | فاعلی متصل رفتم روی و رفته است          |
| هم من و ما یا فتم از ذات چون نقصام    | فاعلی متصل خود تو شما ایشان و او        |
| گفتم من گفتت ما هم عین اندر غم        | متصل مفعولی ای گفتش گفتیم شما           |
| هم شما را هم مرا را و هر آب و طعام    | منفصل مفعولی او را نیز او را نیز از ترا |
| من بدو گفتم تو گفتی من گفتی سلام      | صورت دیگر و ایا بابی الصاق این          |
| سر بایت دست تان دست تان و اولی        | تا لایحه یا ضافی متصل نه تونم           |
| فرق من پای شمارای تو رای مادم         | این ضافی منفصل چون ایشان را             |

اسامی اشاره

|                                     |                                |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| جمع اینان نیز آنان نیز آنهاد عموماً | اخصاً است اسماء اشاره و این آن |
|-------------------------------------|--------------------------------|

در بعضی  
 و در بعضی  
 و در بعضی  
 و در بعضی  
 و در بعضی  
 و در بعضی

قول از خدای تعالی علیه  
اسم خاگر گردانیده میشود و آن  
اسم را هیچ ضعیف نباشد و صاحب بی  
حافظ از ضیانت ای ای از ذکر آن  
مرج خود را محفوظ دارد و خود را تمام  
مقام او باشد اصل تو را من  
فریب نماند خدو را بجا درین  
مردم هیچ کس نیست  
شال عطف و این بر من  
است و این بر من

شال علف و این همه شیرین فصل  
است که در دام غنی نظر  
دارد و چون باغستان و ملک  
مفضل آن رخ سبز کبیر  
در قوادر جسم آهینه بر فضا  
زیبا بای استخوان دریا چمن  
چرا کار با نسیان صفیه که از این جهان  
فرستاده شد

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| این اشاره بر قریب آن نشارت بود       | پیش و محسوس اکثر نشاند و در ذهنی مرا             |
| دزد و خورشید کجا آن مان این می تو    | طرف این کز دزد شد و کجا بزم کجا                  |
| بیان مرجع صمیمی                      |  |
| از ضامنه هر کی راجع با منم نظم هست   | مرجع خود را زنگار است صانع و کلام                |
| منفصل در ابتدا و هم جواب لطیف است    | من غیر هم کیست عاجز تر تو و شوم کجا              |
| بیان امم حسن زوای                    |  |
| زاتی مسیری کی مصدر که گویم هر محل    | دو می شوق کی آله در ظرف است عا                   |
| هم آله در عرب چن مشط و فصاح          | در نیم آن از حرف استعانت است کجا                 |
| طرف در تازی محل مکتب کجا معاد        | در نیم خبر کجا با این آتش نغمه                   |
| سنگلخ و گلستان گلزار دیگر کوه سا     | رو و بار و گلشن ز نهنگه عشرت تمام                |
| خانمان نیخانه آرند و نمکدان خوابگاه  | در زمانی وان سحرگاه و سحر که وقت تمام            |
| سینوش جامه کی مسموم ز اعدا است و زنا | ای و ظرف زمان ۱۲<br>چون دو سب چاکرس نیم طلای خام |

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 فبما عهدتكم من قبل  
 من اني قد كتبت اليكم  
 كتابا في تاريخ  
 هذه البلاد  
 فانه قد تم  
 فاني قد كتبت اليكم  
 كتابا في تاريخ  
 هذه البلاد  
 فانه قد تم  
 فاني قد كتبت اليكم  
 كتابا في تاريخ  
 هذه البلاد  
 فانه قد تم

[illegible]

ملاحظه شود که در این کتاب از کلمات و عبارات مختلف و حاصل کلام و حکم اخلاص است ۱۲

هم بود صفت شسته کان بیاغی صفت  
 عرض از اعراض سه نیک بد کوچک  
 هست یکیش کثیر و زیان یکی از هم  
 فاعلی و ناخریدار است و ردی گیر  
 نسبتی هندی و مردانه و گردستانه  
 با حرف شیشه شل خاکسار و آسوان  
 بشکل محفظ کاروان در بیان  
 شد خداوندی خرد و خجسته و گامگاه  
 سبزه و زرده سواره خوابان و گمین  
 طبیب گنده از آن پس فوت یا شمس  
 همچنین خبر بگفت لگوئ سیاه چهره  
 زشت و یا تنگ دل بشد ترکیه صفت

دوئی جاد بود مغر و مرکب باله دوم  
 است چپ پیر و کودکی که شانه غلام  
 چون قلم زن و پذیر و جلد گوی  
 پس حکیم و دوم سوم چارم و میان یکی  
 الهی چون دادنی و شاهان و گوی  
 و سه و درویش و شوش ماه و شایان  
 آبرو و تو بچی بشی شعلی تدرام  
 شکر کنی هم بزم و یکدل و خواجه نشان  
 غنیر و شکین طریک این بر می قیام  
 با حرف و تصافی یافت کیست  
 نیست چهره بی سیاه سبز فاضل و فخر  
 هست تمیزی ازین چون کم قدر و انعام

ملاحظه شود که در این کتاب از کلمات و عبارات مختلف و حاصل کلام و حکم اخلاص است ۱۲

ملاحظه شود که در این کتاب از کلمات و عبارات مختلف و حاصل کلام و حکم اخلاص است ۱۲

ملاحظه شود که در این کتاب از کلمات و عبارات مختلف و حاصل کلام و حکم اخلاص است ۱۲

مجلس شورای اسلامی  
کمیسیون فرهنگی  
شماره ۱۰۰/۱۰۰/۱۰۰  
تاریخ ۱۳۸۵/۰۵/۰۵





[illegible]

[illegible]





|                                   |                                    |   |
|-----------------------------------|------------------------------------|---|
| در زمانی تمام آن فعلست ای عالمقام | هم چه آید و فاعله از ذات چهری ظهور | از کوه و درون کوه                       |
| هم مضارع امر و می وقتی و دیگر     | ماضی و انواع و حال آید و نشان      | از الحاق بین باقی و فعل بعد             |
| هم ضمیت متصل با فعل دارد و الزام  | کلمه تاکید هم فعل و دخل می شود     | مصدری از فاعل به صورت ای                |
| و دیگر می بخش تنها عدوش است       | بی ضمیری و زمانی صیغه اش خوانند    | آن بکات پاری بدل می صورت های            |
| مفعول اول                         | مصدر و حال آن                      | و یا با لاق کلمه از آخر افغانی و گاه از |
| هم بود و اصل صیغه مصدر است        | کلمه اگر بیابی و ال تنها بر حد و   | صیغه امر و دو گاه از ترکیب با هم        |
| حاصل مصدر تن نام است انحراف الی   | بر تبتونی هم اگر دست و دخل صیغه    | و گاه از باقی و ال                      |
| حاصل مصدر آمدنش و پیش خرام        | مصدر آمدن و من و دیدن              | آید و انداخته                           |
| نیز پوشاک شناسائی قدیموس ای       | هم بود و قرار و پناهید و گفت و سوز | این گشت                                 |
| اسما می شقه                       | اسم فاعل ال بر فاعل خود آمده بود   | باید از نشستن گویند و آن صیغه           |
| اسم فاعل هم مفعول صفت حایانه      | اسم فاعل ال بر فاعل خود آمده بود   | اسم فاعل هم مفعول صفت حایانه            |
| اسم مفعول مفعول ال ای شاد کام     | اسم فاعل ال بر فاعل خود آمده بود   | اسم مفعول مفعول ال ای شاد کام           |

افضال و انوار و کمال و جلال  
چهار پایه و ستون و محکمات و دلائل  
بیت پروردگار است حق تعالی  
مصدر در زبان است از  
عربی چون فرزندگی و ارکانه  
و آنکه منصف اعراف نامند  
نفس که در آخری باقیست  
صفت پاکر و شادماند  
فقط





معمول است که اگر فعل بی فاعل تمام نشود  
در کلام باید مجهول چون زده شد که  
مثال فعل مجهول که مفعول بی فاعل  
آن ضمیر واقع شده در پیشیند و شود  
این مفعول در خود زده شد اسم ظاهر  
فاعل است و مفعول بی فاعل  
بسیار در جمله و کلام  
معمول است و مجهول است  
کلامی که فاعلش حرف است  
حرف اول کلام که بی فاعل  
تولد چون که اسم درین جمله  
مفعول است و با حروف مجهول  
در معروضه مثال بی فاعل  
مجهول است و مفعول بی فاعل  
مثال فعل مجهول که مفعول بی فاعل  
آن ضمیر واقع شده در پیشیند و شود  
این مفعول در خود زده شد اسم ظاهر  
فاعل است و مفعول بی فاعل  
بسیار در جمله و کلام  
معمول است و مجهول است  
کلامی که فاعلش حرف است  
حرف اول کلام که بی فاعل  
تولد چون که اسم درین جمله  
مفعول است و با حروف مجهول  
در معروضه مثال بی فاعل  
مجهول است و مفعول بی فاعل

|                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| فعل در جمله اگر با فاعل تنها بود    | انی بمفعولش ضرورت لازمی درین         |
| مثال میفرستم او بر خاست و یوارا وقت | بایدان گیرند و کل خند در سیده و شام  |
| و بود با فاعلش مفعول هم یکدو        | نام آن فاعلست متعدی بنفرض عالم       |
| مثال من خواندم ترا و تو مرا گفتی    | زین خطاب هر یکدو خورده طعامی عالم    |
| این دو قسم فعل و آن حرف فاعل        | جمله اش بی فاعلش هر یکدو و تمام      |
| اگر تواند بود مجهول بی فاعل یقین    | در کلام آن فعل مجهول میخوانی مدر     |
| چونکه تو خوانده شدی بی این گفته شد  | یا شنیده شود و بیجان خورده شد طعام   |
| شد شود هر جا که با ماضی متعدی بود   | این نشان فعل مجهول است در فارسی کلام |
| گاه مجهول باشد گاهی با که نه هیچ    | خواه در معروضه جمله خواه مجهول بی    |
| چونکه ده و یار را و دم بقصورت       | گفته شد بهن سخن این طفل را و ده شنید |
| لازمی دارد مفعولی ولی فاعل ضروری    | هم بود مجهول بی فاعل از مفعول کلام   |
| هست در متعدی معروف هر دو ضروری      | فاعل و مفعول گیرند و بی فاعلی کلام   |

مفعول بی فاعل در جمله و کلام  
معمول است و مجهول است  
کلامی که فاعلش حرف است  
حرف اول کلام که بی فاعل  
تولد چون که اسم درین جمله  
مفعول است و با حروف مجهول  
در معروضه مثال بی فاعل  
مجهول است و مفعول بی فاعل  
بسیار در جمله و کلام  
معمول است و مجهول است  
کلامی که فاعلش حرف است  
حرف اول کلام که بی فاعل  
تولد چون که اسم درین جمله  
مفعول است و با حروف مجهول  
در معروضه مثال بی فاعل  
مجهول است و مفعول بی فاعل

[illegible]

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page.]*



جہاز پر کھاتے ہوئے مسافر

[illegible]

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| گلشن آن اسمیکه دارد شترکی کثیر | ورنه وار و اشترکی فردیا خرد  |
| جنس آن گلشن که بانی شتر کثیر   | مهر چو حیوان شترک بر انس طیر |

[illegible]

|  |   |
|--|---|
| <p>مثل انسان مشترک بر سدی نای چاه<br/>         مشترک را عام دان پس خاص باشد و عام<br/>         فروی از کلی اگر باشد ضانی است<br/>         هم حقیقی اضافی گوی و متمم زایل هم<br/>         مثل بین و هند و ملی و قومی و ملکی<br/>         در علم که و عمومی نیز نکره و ان و ام<br/>         مثل بر جندی دیگر قومی و ملکی<br/>         زانکه اسم نکره بر کلی و جزئی است عام</p> | <p>نوع آن کلی که باشد مشترک متفق<br/>         اشتراک هم شمول هم بود و ایمان<br/>         معنی جزئی که گفته آن حقیقی جزئی است<br/>         چونکه انسان و حیوان اضافی است<br/>         بخوان جزئی حقیقی را علم نامید و اند<br/>         اسم کلی است نکره نوع باشد خاص<br/>         چون بود ملا علی اسم و فاعل مشترک<br/>         فرق از نکره میان جنس و نوع است</p> |
| <p>اسم ذاتی و صفتی<br/>         اسم صفتی آنکه او که وصف چنانچه<br/>         اسم در انگشت بین و جنس یا انقسم<br/>         اولین جین جابل و اجل بود بر تمام</p>  | <p>اسم ذاتی آنکه موصوفش توان کن پس<br/>         نام ذاتی نیز یعنی نام و صفتی عرضی<br/>         از خواص اسم و صفتی است</p>   |

مثل انسان مشترک بر سدی نای چاه  
 مشترک را عام دان پس خاص باشد و عام  
 فروی از کلی اگر باشد ضانی است  
 هم حقیقی اضافی گوی و متمم زایل هم  
 مثل بین و هند و ملی و قومی و ملکی  
 در علم که و عمومی نیز نکره و ان و ام  
 مثل بر جندی دیگر قومی و ملکی  
 زانکه اسم نکره بر کلی و جزئی است عام  
 اسم صفتی آنکه او که وصف چنانچه  
 اسم در انگشت بین و جنس یا انقسم  
 اولین جین جابل و اجل بود بر تمام



[illegible]

[illegible][illegible]





و منی گفته اند و ماورای اینها  
 بشر فانی ازین سابق دارد و فقط  
 باشد از ادوات نامند و مضمون این  
 که در اصطلاح معنی فایده  
 معنی بار ادوات شده و همچنین حرف  
 رسانند و کار از اینجای که در  
 ادوات معنی فایده را که در  
 معنی فایده را که در

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| ماورای اینجه اقسام نه گانه تمام    | پس و هم متعلق جمله عموما بجز        |
| بیت بعضی و تجافیه هم بایش التیام   | از ادوات استعانت انصراف و ابتدا     |
| تغشیش می کشم که در برون تنم        | غیر اینها چندین یکی که در پیش و     |
| بی یکی از ناظران این ملک کی گیرم   | آمد از احشایان از زینتیه ششمین      |
| مردی علم است مثل پیکر از سنگ رخام  | علم شی بهتر ز جبل و عالم از جابل که |
| کار ما زت گو کار تو شد با هر کدام  | گاه متعلق کند و جمله فایده از خبر   |
| چون بخوف البته افروشد بگردانم      | گاه و جای شود چندین زوایا جمع       |
| بکه از و اما ان اهل الله سازم عجبم | چون که احیران چرا گردم بجاست بر     |

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| بیان تقویر اجزای جمله       | بعضی جزو اول قرار داشت و بعضی |
| این اقسام از اجزای جمله است | گاه هر دو گه زوایا گه زوایا   |
| چون یا ازین بیانی           | هم یا ازین بیانی              |

و منی گفته اند و ماورای اینها  
 بشر فانی ازین سابق دارد و فقط  
 باشد از ادوات نامند و مضمون این  
 که در اصطلاح معنی فایده  
 معنی بار ادوات شده و همچنین حرف  
 رسانند و کار از اینجای که در  
 ادوات معنی فایده را که در  
 معنی فایده را که در

و منی گفته اند و ماورای اینها  
 بشر فانی ازین سابق دارد و فقط  
 باشد از ادوات نامند و مضمون این  
 که در اصطلاح معنی فایده  
 معنی بار ادوات شده و همچنین حرف  
 رسانند و کار از اینجای که در  
 ادوات معنی فایده را که در  
 معنی فایده را که در

پیش از این

وان بدین آں جمله کان باشد محرومان  
 هست خبر بر چو شد بر صدق کائنات  
 ورنه انشایه اش خوان چوین سخن  
 لیکن آنهم دو گونه از انشایه است

بر و خوش آید بساط را بعضی قضا  
 مثل دیدم زید را قاع میان از دجا  
 کاشکی دی آن ختم ز سل نوشتم بجا  
 یک حقنی مثل راست چه کجایم

منشی استخوان پنهان است دوم مجاری او  
این ترش و در وضع بودگی آگاهی که از آن  
از داری استقصود خود نشان بود  
شکل اول نیست که بدین است که بدین  
بر این ترش نیست به نقلی که بدین است که بدین  
شکل دوم از داری که بدین است که بدین  
بر این ترش نیست به نقلی که بدین است که بدین





مبتدا تشابه ان گریب از افتد  
 و تمیز گیر بهش گریب از آری تمیز  
 خوان بود که گریب از یکر شب بید  
 ثبت کن نامش مفسرست تفسیر بید  
 سیمیه بدیهی ز تشبیه و جزو  
 عطف اگر دارد بساط میسر عطف  
 چشم جانانیت فیان بلکه باشد آفتی  
 نزد چوشتی بسیطی هست استغناء  
 رفع شک شد چو جزوی هست استیاء  
 ماست افتد از بسیطی شد محل نام آن  
 نظر اگر افتد یکی دیگر جزا شرطیه خوان  
 بشرطیه بشرطیه شود حاکم گهی

مشکلی دارم عجب آرم جانم نیت رام  
 قاتش سری خصوصی سر دار و گرام  
 پر گناهم پر گناهم قابل نار و نام  
 یک طیم گفتم تا خوردم شراب اندر کام  
 گفت خوش نظمی نظامی گفت گوهر نظام  
 نام گشت و گفت رویا سر نیزه زجر نام  
 دل کند تالاج صد مایل نیر از این و نام  
 هر دلی خندان چو گل آلود این تمام  
 یار بی پروا ولی دار و بکام تمام  
 شوخ کی آید بر باز آنکه وار و تمام  
 یار آید چون بزم از شیشه بر وار تمام  
 روز باشد شمس گر طالع شود و تمام

سلام بکسر جمع هم بخیر است  
 و اصطلاح از قول هم  
 قول مستانف از اینست  
 بکنند از سر گرفتن کار و آغاز  
 کردن ۱۲ اصل مستانف از  
 استفانید که جواب سوال افتد  
 و در دانش ۱۲ و از خطایه و  
 بیخه ندانید و اصطلاح از این  
 احوال جمع عدد و اصطلاح از این  
 بکنند ۱۲ و از خطایه و

|  |  |
|--|--|
| نیست تیر بر نشان گرسه سیدار هم<br>ملک گوهریت دندان گلابی هم<br>من ندارم نفس را و بر بدیها احترام<br>یار من شو تا کنم اعدای دین احم طلام<br>بی نیاز از رحم کن هشتم پند غلام<br>پس منم مطلق بر عفو من نمی نامم<br>کار من الله فی خزیده و فوق و جبر هم<br>نیست خوف عاقبت لا تقطعوا و هم<br>بر قیاس شکل منطبق می پذیرد نظام<br>جنس هر قشایه را نامهای گیر و قوام | خد میگرد و جز را هم کمی ناب و با<br>قول سائل با جوابی است استفانید<br>جمله مستانف باشد جوابی بی سوال<br>غایتی با امر اگر باشد خطایه بدان<br>شد ندانید چو باشد از منادی غایتی<br>چون هم عاصی عفو ش طالب عاصی<br>قسمیه میدان اگر سوگند غایت شدیم<br>خوان من و گریه اوفد نفس ملل<br>زاید از قوی چو قوی است نتیج نام<br>شداوات هر علاقه منشی و بحث حرف |
| <p style="text-align: center;">شش</p>  |  |
| عادت اجناس شوره شهر دم تاپست   | ماسوایش هم علائق است و یاد و کلام  |

چون از مثال جمله بیخه  
 و در دوم جمله بیخه از این  
 پیدا شده و این هم بسط است و این  
 مرکب جز که اگر  
 و عفو من را عاصی  
 بیایید من عفو من  
 جمله نامی بر عفو من  
 نتیجه و کلام است  
 و جمله مستانف از منطلق جمله بیخه  
 قیاس خوانند آن مرکب اند و کلام  
 صغری کبری را و کلام بود و این  
 و بیخه از منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این

و در دوم جمله بیخه از این  
 پیدا شده و این هم بسط است و این  
 مرکب جز که اگر

و بیخه از منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این  
 بیخه است و منشی جان بود و این

ملک نور پور  
نوابی ایاز در جکوب  
مستقل بر اقطاع متعلق  
پیر کو بر دشت مال مست  
انگاری بر اقطاع متعلق  
مانند بر گردن شمشیر  
نثار نثار در بر و جبار  
نفع بود نثار در جبار  
و بر نثار نثار نثار  
عدم مکتوب و کتب  
داران

چون تقابل عکس الفاظ شماره پیش کلم  
 شاید و باید و معنی اعلام و کیطرف  
 ربط می بخشند یکدیگر بسا اطراری  
 زمین علامت هر کس را حق شود و با هر کس  
 ربط اگر اصلا نباشد در بسا اطرار دیگر

وراقشا و محبات

چند ازین اجناس یکجا متحد نمیشود  
جمله مقدره آن خشویت عارض است  
باینست مدام و یار ازین باعث که  
گر عبارت بیشتر دارد و از این جهت  
مختصر ایم اگر باشد مقدر را بطاعت  
شمار جز هم مسجع عاری از اقسام

جسد یا نام فقط ۱۲  
نام یک نام است  
از همه علایق غرض نام در  
است چه نام از قریب باشد  
نامی یا مشتاق به نام  
بیغیر خود آراست برین  
فقط نام را





ف

241355

CALL ج ۲۲ ج ACC. No. ۲۲۸۷

AUTHOR ج ۲۲ ج

TITLE ج ۲۲ ج

241355

ج ۲۲ ج

| Date      | No. | Date | No. |
|-----------|-----|------|-----|
| 1-1-1966  | 1   |      |     |
| 2-1-1966  | 2   |      |     |
| 3-1-1966  | 3   |      |     |
| 4-1-1966  | 4   |      |     |
| 5-1-1966  | 5   |      |     |
| 6-1-1966  | 6   |      |     |
| 7-1-1966  | 7   |      |     |
| 8-1-1966  | 8   |      |     |
| 9-1-1966  | 9   |      |     |
| 10-1-1966 | 10  |      |     |
| 11-1-1966 | 11  |      |     |
| 12-1-1966 | 12  |      |     |
| 13-1-1966 | 13  |      |     |
| 14-1-1966 | 14  |      |     |
| 15-1-1966 | 15  |      |     |
| 16-1-1966 | 16  |      |     |
| 17-1-1966 | 17  |      |     |
| 18-1-1966 | 18  |      |     |
| 19-1-1966 | 19  |      |     |
| 20-1-1966 | 20  |      |     |
| 21-1-1966 | 21  |      |     |
| 22-1-1966 | 22  |      |     |
| 23-1-1966 | 23  |      |     |
| 24-1-1966 | 24  |      |     |
| 25-1-1966 | 25  |      |     |
| 26-1-1966 | 26  |      |     |
| 27-1-1966 | 27  |      |     |
| 28-1-1966 | 28  |      |     |
| 29-1-1966 | 29  |      |     |
| 30-1-1966 | 30  |      |     |
| 31-1-1966 | 31  |      |     |
| 1-2-1966  | 32  |      |     |
| 2-2-1966  | 33  |      |     |
| 3-2-1966  | 34  |      |     |
| 4-2-1966  | 35  |      |     |
| 5-2-1966  | 36  |      |     |
| 6-2-1966  | 37  |      |     |
| 7-2-1966  | 38  |      |     |
| 8-2-1966  | 39  |      |     |
| 9-2-1966  | 40  |      |     |
| 10-2-1966 | 41  |      |     |
| 11-2-1966 | 42  |      |     |
| 12-2-1966 | 43  |      |     |
| 13-2-1966 | 44  |      |     |
| 14-2-1966 | 45  |      |     |
| 15-2-1966 | 46  |      |     |
| 16-2-1966 | 47  |      |     |
| 17-2-1966 | 48  |      |     |
| 18-2-1966 | 49  |      |     |
| 19-2-1966 | 50  |      |     |
| 20-2-1966 | 51  |      |     |
| 21-2-1966 | 52  |      |     |
| 22-2-1966 | 53  |      |     |
| 23-2-1966 | 54  |      |     |
| 24-2-1966 | 55  |      |     |
| 25-2-1966 | 56  |      |     |
| 26-2-1966 | 57  |      |     |
| 27-2-1966 | 58  |      |     |
| 28-2-1966 | 59  |      |     |
| 29-2-1966 | 60  |      |     |
| 30-2-1966 | 61  |      |     |
| 31-2-1966 | 62  |      |     |
| 1-3-1966  | 63  |      |     |
| 2-3-1966  | 64  |      |     |
| 3-3-1966  | 65  |      |     |
| 4-3-1966  | 66  |      |     |
| 5-3-1966  | 67  |      |     |
| 6-3-1966  | 68  |      |     |
| 7-3-1966  | 69  |      |     |
| 8-3-1966  | 70  |      |     |
| 9-3-1966  | 71  |      |     |
| 10-3-1966 | 72  |      |     |
| 11-3-1966 | 73  |      |     |
| 12-3-1966 | 74  |      |     |
| 13-3-1966 | 75  |      |     |
| 14-3-1966 | 76  |      |     |
| 15-3-1966 | 77  |      |     |
| 16-3-1966 | 78  |      |     |
| 17-3-1966 | 79  |      |     |
| 18-3-1966 | 80  |      |     |
| 19-3-1966 | 81  |      |     |
| 20-3-1966 | 82  |      |     |
| 21-3-1966 | 83  |      |     |
| 22-3-1966 | 84  |      |     |
| 23-3-1966 | 85  |      |     |
| 24-3-1966 | 86  |      |     |
| 25-3-1966 | 87  |      |     |
| 26-3-1966 | 88  |      |     |
| 27-3-1966 | 89  |      |     |
| 28-3-1966 | 90  |      |     |
| 29-3-1966 | 91  |      |     |
| 30-3-1966 | 92  |      |     |
| 31-3-1966 | 93  |      |     |
| 1-4-1966  | 94  |      |     |
| 2-4-1966  | 95  |      |     |
| 3-4-1966  | 96  |      |     |
| 4-4-1966  | 97  |      |     |
| 5-4-1966  | 98  |      |     |
| 6-4-1966  | 99  |      |     |
| 7-4-1966  | 100 |      |     |



## Maulana Azad Library ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



